

شرح غزل ۱۵۷۰ دیوان شمس مولوی از برنامه ۹۶۱ گنج حضور

آن عشرت نو که برگرفتیم  
پا دار که ما ز سر گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰

تا کنون ما با من ذهنی از چیزهای بیرونی عشرت و شادی می گرفتیم و شادی بی سبب را که اصل زندگیست نمی شناختیم، حال از مولانا آموختیم که اگر در فضاگشایی پایداری و صبر کنیم و به قانون جبران متعهد باشیم، زندگی هر لحظه و ساعت شیوه و عشرتی نو دارد که چشم عدم بین ما را باز می کند و ما می توانیم با نور فضای گشوده، نادر بودن شیوه ها و عشرتهای شیرین آن را نو به نو ببینیم و از شادیهای توهمی و گذرای بیرونی بگذریم و هوشیاری حضور را از من ذهنی پس بگیریم.

آن دلبر خوب باخبر را  
مست و خوش و بی خبر گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰

وقتی فضا باز می کنیم مست و خوش و شاد او می شویم و من ذهنیمان را از کم و زیاد شدن همانندگیها بی خبر می کنیم. این بی خبری به این معنی نیست که مسئولیتهای زندگی را از گردن خود باز کنیم و سست و کاهل شویم بلکه می خواهیم آن دلبر خوب که خود زندگیست را به مرکزمان بیاوریم و از عشق و خرد و برکت های سامان بخش زندگی باخبر شویم.

هر لحظه ز حُسن یوسف خود  
صد مصر پر از شکر گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰

یوسف نماد زیبایی و خدایت ماست و مصر نماد فضای پاک درون ماست، هر انسانی می تواند مثل یوسف با صبر و شکر و پرهیز، فضای درونش را باز کند و مرکزش را از شکرهای امنیت، خرد، عشق و عشرت، قدرت و هدایت، رضا و تسلیم پر کند.

در خانه حُسن بود ماهی  
رفتیمش و بام و در گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰

خانه حسن، خانه زیبای فضای گشوده است که مثل ماه تابان روشن است و ما را هدایت می کند. اگر در این خانه حسن که مرکز عدم است، ساکن باشیم راه درست را گم نمی کنیم و فریب من ذهنی را نمی خوریم که می خواهد با پندار کمال از بام بلند فکرها و باورهای کهنه و خرافات، درهای بسته را که راه به جایی ندارد، بگشاید.

آن آب حیات سَرمدی را  
چون آب درین جگر گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰

-سَرمدی: جاودانه، همیشگی

من ذهنی آب حیات و عشرت و جاودانگی این لحظه را در چرخه مسئله سازی، مانع بینی و دشمن تراشی به خون جگر تبدیل می کند و مثل اسفنجی زندگی زنده را در باتلاق دردها، فرو می کشد، برای همین است که انسانها در فکرها، باورها و دردهایشان گم می شوند.

چون گوشه تاج او بدیدیم  
مستانه اش از کمر گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰

وقتی پی در پی فضا باز می کنیم و شکر و صبر می کنیم فقط به معشوق نگاه می کنیم و کسی را قضاوت نمی کنیم، در اینصورت از فر و شکوه ایزدی برخوردار می شویم و گوشه ای از تاج پادشاهی خود را می بینیم که یک هوشیاری بیشتر نیست و ما در عدم مستقر هستیم پس با زندگی آشتی می کنیم و مستانه او را در آغوش می گیریم.

هر نقش که بی وی است مرده است  
از بهر تو جانور گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰

همانندگی با هر نقشی ما را از اصل خودمان دور می کند، ما مثل مرده ای می شویم که فقط تمرکزش روی دیگران است و می خواهد مرده دیگران را رفو کند، بدون او زیستن ما را شبیه جانوری مثل عقرب می کند که جنبیدنش از برای نیش زدن و درد پخش کردن است .

هر جانوری که آن ندارد  
او را علف سقر گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰  
سقر: جهنم

اگر جنبش ما از مرکز همانیده با خشم، حرص، حسد و کینه بیاید ما عشق نداریم و به خدا زنده نشدیم و از جهنم من ذهنی هر فکر و عملی کنیم چون بی اوست مثل علف بی ارزشی در آتش دردها می سوزد.

هر کس گهری گرفت از کان  
از کان همه سیم بر گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰  
-سیم بر: مجازا زیبا



کان یعنی معدن فراوانی و برکت زندگی، هر کسی به اندازه ای که فضا باز می کند و من ذهنی اش را کوچک می کند از این معدن گوهر می گیرد، خیلی از انسانها « من » خود را گوهر می دانند و سفت به آن می چسبند، پس از گوهر ناب حضور بی بهره می شوند و خیلی از انسانها « من » خود را همین لحظه صفر می کنند و مثل ایاز آن را می شکنند و از این معدن فراوانی گوهر حضور را می گیرند.

از تابش نور آفتابی  
چون ماه جمال و فر گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰

همانطور که خورشید همیشه می تابد و به ماه نور می دهد و بر اثر چرخش زمین، شب و روز می شود، ذهن ما نورش را از خورشید درون می گیرد و با فضاگشایی از آفتاب و شکوه ایزدی برخوردار می شویم، ارتعاش مرکز انسانی که به خدا زنده شده است مثل ماه است و می تواند جهان را روشن کند.

شمس تبریز چون سفر کرد  
چون ماه از آن سفر گرفتیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۷۰

شمس تبریز آفتاببست که از مرکز انسانها طلوع می کند و برای سفر کردن به سوی تعالی و زنده شدن به زندگی که مقصود اصلی بشر است باید از نور فضای گشوده شده هدایت بگیریم، نه از شمع ذهن که راه را غلط نشان می دهد و در مقابل آفتاب درون هیچ و بی اثر است.

با سپاس فراوان    
دیبا از کرج